

﴿ هُوَ الْبَاهِي الْبَهِيَّ الْأَبْهَى ﴾

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملوک عزّ بی مثالیرا سزااست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لا یزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود * احدی بسماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته * و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده * و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیّتش تجلیات قدس لا نهاییه مشهود گشته * و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لا بدایه ملحوظ آمده * چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته * و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود * هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان * و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان * موجی از طمطمّام رحمت بی زوالش جمیع ممکناترا بطراز عزّ هستی مزین نموده * و نفعه از نفعات رضوان بی مثالش تمام موجوداترا بخلفت عزّ قدسی مکرم داشته * و برشحه مطفحه از قمام بحر مشیّت سلطان احدیّتش خلق لا نهاییه بما لا نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم یزل بدایع جودشرا تعطیل اخذ ننموده و لا یزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده * از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق

خواهد فرمود * و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرت‌های بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند چه از آیات عز آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانه عز احدیتش محروم نمانند * و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مایوس نگردند * چه قدر محیط است بدایع فضل بی منت‌هایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عز احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او * و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و آفئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصرو عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک * عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای کن ترانی منصعق * و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه کن تعرفنی مضطرب * لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکن ذات مقدس خود بوده و لا یزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود * متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حیرت نرسیده‌اند * و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو * و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر درائی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند * و اگر گویم بقلب

ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تورا عارف شود * اگر گویم معروفی تو مقدس از عرفان موجودات بوده * و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی * اگر چه لم یزل أبواب فضل و وصل و لقایت بر وجه ممکنات مفتوح * و تجلیات أنوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی * مع ظهور این فضل أعظم و عنایت اتم أقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدس بوده * و بساط اجلال أنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود * بکینونت خود معروفی و بذاتیت خود موصوف * و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیداء هجر و فراق جان باخته اند * و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته اند * بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده * و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده اند * نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد * و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید * و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدّم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده * و انجمال عزّ احدیه را از ما بین بریه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدس شده بجبروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آیند اوست مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون

سلطان اُحدیّه * و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده * تموجات اُبحراسمیّه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیّه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اَوّل لا اَوّل الی آخر لا آخر راجع باینمقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس اُحدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه * چه که وصول بغیب لا یُدْرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده * پس تموجات ان بحر باطن در ظاهر اینظهور سبحانی مشهود * و اشراقات آن شمس غیب از افق اینطلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ * و این کینونات مشرقه از صبح اُحدیّه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آنکینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند * چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحہ حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود * و لکن تخصیص آنحجّت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیّت بوده و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون او نبوده * حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسألت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسیل بیزوال و تسنیم بی مثال خود محروم نفرماید * چه که جمیع مقامات ما لا نهاییه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند اُبهی بوده * جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده

فارغ شده بأصل شجره مرتفعه مبارکه الا فائز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن * و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از ان کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود * دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضمیء است * و هم چنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود * باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی * مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومیکه قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی * پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات آسمائیه برداشته و بأصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و أفعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید * و نعوذ بالله عن ذلك فلتراقبن یا ملأ البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم و لو یکون کلّ من فی السموات و الأرض و هذا خیر النصح منی علیکم إن أنتم تقبلون باری بصر سرّ و شهاده را از توجه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر

ظهور فائز شوید و بلقای او که عین لقاء الله است مرزوق گردید و این است قول حقیکه
سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی * لم یزل در مشکاة کلمات
چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود * چه نیکوست حال نفسیکه
بنفس خود بانوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد * فَهَنِيئًا لِلْعَارِفِينَ *